

ساحل سبز

در پیشگاه روشن درهای بی صدف
تا کی فریب و وسوسه، ای توده‌های کف!
هر شب هزار غنچه‌ی نورسته در امید
در بازی دروغ شما می‌شود تلف
اسب نجیب حوصله‌ام خیره مانده است
ای ابر! در نگاه تو، بی‌آب و بی‌علف
راهی نمانده، چرخ بزن، گریه کن، بیار
کاری بکن که حوصله‌ام می‌رود ز کف
راهم ببر به ساحل سبزی که با نگاه
پل بسته‌اند فاصله‌ها را به هر طرف